

نقد و بررسی دیدگاه فخر رازی پیرامون ارتباط میان بداء و مسئله دعا

مروه دولت آبادی^۱

عین‌ا... خادمی^۲

چکیده

بداء از مباحث مهم الاهیاتی است که با مسئله دعا و نیایش ارتباط مستقیم دارد. بداء به معنای تغییر اراده و حکم الاهی، مورد اتفاق و پذیرش امامیه و رد اهل تسنن است. فخر رازی در آثار خویش، بداء را انکار می‌کند. رد بداء مستلزم انکار نقش آفرینی دعا در سرنوشت انسان است. دیدگاه فخر درباره دعا که بیشتر متوجه بعد عبادی آن است مؤید این اعتقاد اوست. نگاه فخر به دعا به مثابه امری عبادی است تا عاملی مؤثر برای تغییر سرنوشت انسان. مهم‌ترین ادله فخر در رد بداء، به نحوه نگرش ایشان به دو مسئله الاهیاتی علم و اراده الاهی مرتبط است. در این پژوهش با نقد و بررسی دیدگاه فخر در مسئله بداء و دعا، ارتباط میان بداء با مسئله دعا مورد تحلیل قرار گرفته است. لذا هدف اصلی پژوهش تبیین و بررسی نظر فخر درباره بداء و دعا است. از این رو سؤال اصلی پژوهش این است که آیا رأی غالب ایشان درباره بداء با حقیقت دعا سازگار است یا خیر؟ نتیجه این بررسی نشان می‌دهد که بین نظریه بداء و دعا سازگاری کامل وجود دارد و تصور ناسازگاری ناشی از رویکرد خاص کلامی فخر رازی به بداء و دعا بوده است.

واژه‌های کلیدی: فخر رازی، انسان، دعا، بداء.

۱. دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی؛ نویسنده مسئول

Email: mdolatabadi62@yahoo.com

Email: e-khademi@ymail.com

پذیرش: ۹۷/۱۲/۱۳

۲. استاد دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

دریافت: ۹۷/۹/۱۵

۱. مقدمه

بداء به معنای تغییر حکم و برنامه الهی برای انسان است که عوامل مختلفی دارد. یکی از اصلی‌ترین عوامل مؤثر در پیدایش بداء، دعا است. انسان‌ها با دعا کردن و طرح خواسته‌های خود به پیشگاه الهی، تغییر در سرنوشت و یا تحقق خواسته‌های خود را می‌جویند. اساساً پذیرش دعا و بداء به نوعی در توافق با همدیگر است. بدین معنا که با رد بداء، نقش آفرینی دعا، محو و با رد دعا، بداء نیز باطل می‌گردد. این بحث از جمله اعتقادات ضروری امامیه است و در منابع روایی شیعه مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است و اعتقاد به آن در زمره طاعات و عبادات محسوب شده است (مجلسی، ۱۳۸۴ ش: ج ۴، ص ۱۰۷). در مقابل، اهل سنت بداء را اعتقادی باطل می‌شمارند و پذیرش آن را مستلزم پیدایش جهل و رأی جدید در ذات حق دانسته‌اند و بر همین اساس شیعیان را به خاطر این مسئله مورد سرزنش قرار می‌دهند. ابو عبدالله محمد بن عمر ملقب به فخرالدین یا فخررازی، فیلسوف، متکلم، فقیه، مفسر و حکیم ایرانی است. وی که گرایش‌های بسیاری به مکتب کلامی اشعری دارد، متفکر همه‌جانبه نگر قرن ۶ و ۷ هجری است. از ایشان آثار بسیاری در علوم نقلی و عقلی به جا مانده است. تفسیر کبیر مشهور به مفاتیح الغیب مهم‌ترین اثر تفسیری ایشان است. الاربعین، المحصل، شرح اشارات، اساس التقدیس، اسرار التنزل و... از جمله مهم‌ترین آثار ایشان هستند. اینکه فخررازی در مورد بداء، صاحب چه رأی و دیدگاهی است، مسئله این پژوهش است که در نحوه نگرش ایشان به دعا مؤثر خواهد بود. نقش آفرینی دعا در تغییر سرنوشت انسان زمانی قابل قبول است که بداء امری ممکن باشد. به همین جهت و در راستای تحلیل نظر فخررازی درباره بداء و دعا طی سه بخش، ابتدا مسئله بداء از نظر فخررازی، سپس دعا و در نهایت ارتباط میان آن دو بررسی خواهد شد. بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش آن است که چه ارتباطی میان بداء و دعا از نظر فخررازی وجود دارد؟ لذا برای بررسی این مسئله پژوهشی، کندوکاو پیرامون این پرسش‌ها ضروری است که ماهیت بداء از نظر فخر چیست؟ و مبانی الهیاتی او در این مسئله چیست؟ ماهیت دعا از نظر فخر چگونه تبیین می‌گردد؟ و چه ارتباطی میان بداء و دعا از نظر فخر وجود دارد؟ چه نقدهایی بر دیدگاه ایشان پیرامون ارتباط میان بداء و دعا وجود دارد؟ لازم به ذکر است، موضوع پژوهش پیش رو، از حیث ارتباط این مسئله کلامی با دعا از جنبه‌های نوآوری پژوهش است.

۲. چیستی بداء از نظر فخررازی و اهم مبانی الهیاتی ایشان در این مسئله

در این بخش ضمن تعریف لغوی و اصطلاحی بداء، نظر فخررازی با ذکر ادله ایشان و مبانی الهیاتی مرتبط در مورد بداء، مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است.

۱-۲. **معنای لغوی و اصطلاحی بداء:** بداء (به فتح باء) در لغت به معنای ظهور، هویدا گردیدن، پدید آمدن رأی دیگری در کاری یا امری (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق: ص ۱۱۳ و جرجانی، ۱۴۰۶ق: ج ۲، ص ۱۷۵)، آغاز کاری و دست زدن به امری است (جوهری، ۱۴۱۰ق: ج ۶، ص ۲۲۷۸ و ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ص ۲۱۲).

از نظر فخر رازی بداء به معنای تغییر رأی و اراده سابق حق تعالی است که امری محال است (فخر رازی، ۱۹۸۶م: ج ۲، ص ۱۱۳)، در حالی که در کلام امامیه به معنای ظهور بعد از خفا است. این مفهوم در مورد خداوند متعال، به جلوه‌گر شدن پدیده جدیدی از ناحیه او، برخلاف ظاهر و توقع عموم دلالت دارد که بر اساس آن امری برخلاف آن چه ظاهر بوده است بر خداوند آشکار می‌گردد که در واقع اولی را محو و دومی را اثبات کرده و خداوند به هر دو حادثه آگاه است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۱، ص ۳۸۱).

۲-۲. **بداء از نظر فخر رازی:** یکی از مسائل مطرح در بین اندیشمندان اسلامی مسئله بداء به معنای تغییر در اراده و علم الهی است. این بحث از جمله معتقدات ضروری امامیه است و در منابع روایی شیعه مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است و اعتقاد به آن در زمره طاعات و عبادات محسوب شده است (مجلسی، ۱۳۸۴ش: ج ۴، ص ۱۰۷). در مقابل، اهل سنت بداء را اعتقادی باطل می‌شمارند و اعتقاد به آن را مستلزم پیدایش جهل و رأی جدید در ذات حق دانسته‌اند و بر همین اساس شیعیان را به خاطر این مسئله مورد سرزنش قرار می‌دهند. فخر رازی از منکران سرسخت مسئله بداء است و عقیده شیعیان را در این مسئله باطل می‌شمارد. وی در کتاب الاربعین، برای عدم جواز حمل بداء بر خداوند، مثال پزشکی را می‌زند که نسخه‌ای برای بیمارش تجویز می‌کند و پس از مدتی نسخه قبلی خود را رد و نسخه‌ای جدید جایگزین می‌نماید. هم‌چنان که این امر از پزشکی حاذق توقع نمی‌رود، تغییر رأی در خداوند نیز محال است (فخر رازی، ۱۹۸۶م: ج ۲، ص ۱۱۳).

فخر در *المحصل* نیز تغییر رأی الهی را جزء محالات برمی‌شمارد (همو، ۱۴۱۱ق - ب: ص ۶۰۲). مسئله بداء از جمله مباحثی است که از یک جهت مرتبط با مبانی انسان‌شناسی و از دیگر جهت مرتبط با مبانی الهیاتی است. با پذیرش مبنای انسان‌شناسی اختیار در انسان و پذیرش نقش‌آفرینی او در زندگی، بداء قابل پذیرش است و با توجه به اینکه دو صفت علم و اراده الهی چگونه تحلیل گردد، در اکثر آثار فخر عامل اصلی رد بداء و عدم پذیرش آن توسط فخر، تنافی بداء با اختیار و یا جبر انسان نیست و لذا هر جا فخر نظر خود را مبنی بر ابطال بداء بیان کرده، علت و دلیل رد بداء را تنافی آن با علم و اراده الهی مطرح نموده است؛ چرا که از نظر او مکان تغییر در

علم و اراده الهی محال است. فخر بدهاء را مستلزم تغییر در علم و اراده الهی می‌داند و لذا مهم‌ترین دلیلی که فخر رازی برای رد بدهاء اقامه می‌کند، ناسازگاری این مسئله با علم و اراده الهی است. از نظر فخر رازی، از آن جایی که علم الهی نامحدود است، نه چهل در آن راه دارد و نه نقص، تا بر علم الهی امری اضافه گردد که تغییر در علم الهی و بالتبع تغییر در اراده او حاصل شود. براین اساس تغییر علم و اراده الهی محال و بدهاء باطل است (همو، ۱۴۲۰ق: ج ۱۹، ص ۵۲؛ همو، ۱۹۸۶م: ج ۲، ص ۱۱۳؛ همو، ۱۴۱۱ق- ب: ص ۶۰۲).

فخر در اکثر آثار خود بدهاء را موجب تغییر در علم و اراده الهی می‌داند و به همین دلیل آن را باطل می‌شمارد.

فخر در این مسئله متأثر از مسلک اشاعره است و روشن است اگر فخر برای علم و اراده الهی قائل به مراتب می‌شد و تغییر در برخی مراتب را طبق اراده الهی می‌پذیرفت، دچار این ناسازگاری نمی‌گردید. چرا که با قائل شدن به مراتب در علم و اراده الهی می‌توان چنین استنتاج نمود که علم و اراده الهی که از نظر خود فخر در توافق و عین هم هستند بدین تعلق گرفته است که در برخی مراتب تغییر محقق گردد.

۲-۳. اهم مبانی الهیاتی فخر رازی در مسئله بدهاء: پذیرش یا عدم پذیرش بدهاء از نظر فخر به نحوه تحلیل علم و اراده الهی وابسته است. از نظر فخر مهم‌ترین دلیل رد بدهاء تنافی آن با علم و اراده الهی است. لذا بررسی تبیین فخر از علم و اراده الهی به منظور بررسی اعتبارسنجی مهم‌ترین دلیل ایشان در رد بدهاء، ضروری است. بدین منظور در ادامه، تحلیل فخر از علم و اراده الهی را مورد ارزیابی قرار خواهیم داد. علم و ادراک از نظر فخر مفاهیمی ایجابی هستند که در اثر آن‌ها، افزایش در عالم حاصل می‌شود. فخر، علم را صرف نسبت و اضافه‌ای می‌داند که در اثر آن بین معلوم و عالم، اضافه و نسبتی حاصل می‌شود. لذا با حصول نسبت و اضافه امری به نام علم حاصل می‌شود و حصول اضافه مسبوق به وجود طرفین یعنی عالم و معلوم است (همو، ۱۴۰۷ق: ج ۴، ص ۱۶۷). فخر در کتاب معالم هم نظرات مختلف فلاسفه، معتزله و اشاعره در مورد علم را بیان می‌کند و ضمن بیان دیدگاه خود، نظرات آن‌ها را نقد، تحلیل و در نهایت رد می‌نماید. ایشان در همان جا عناصر علم را به عالم، معلوم و نسبت تجزیه می‌کند و حقیقت علم را همان نسبت و اضافه میان عالم و معلوم معنا می‌کند (همو، ۱۴۳۱ق: ص ۳۲۷).

فخر در جاهای بسیاری از آثار خود (همو، ۱۴۰۷ق: ج ۴، ص ۱۶۷؛ همو، ۱۴۳۱ق: ص ۳۲۷) بر مبنای نظریه اضافه در باب علم، علم الهی را مورد تبیین قرار می‌دهد. در ادامه اهم نظرات فخر درباره علم الهی مورد بررسی قرار گرفته است:

- علم الاهی زائد بر ذات حق است (همو، ۱۴۱۱ق- الف: ج ۲، ص ۴۲۴).
- انقلاب در علم الاهی محال است چرا که مستلزم جهل است. لذا هر چه متعلق علم الاهی باشد واجب الوقوع است و هر چه متعلق علم الاهی نباشد ممتنع الوقوع است (همو، ۱۴۱۴ق: ص ۶۳؛ همو، ۱۹۸۶م: ج ۱، ص ۱۹۹).
- تغییر در علم الاهی محال است چرا که لازمه تغییر در علم الاهی ورود جهل و نقص در علم است (همو، ۱۴۰۷ق: ج ۴، ص ۱۱۴).
- خداوند عالم به تمامی جزئیات است (همو، ۱۴۲۳ق: ج ۵، ص ۵۶).
- علم الاهی به مصلحت اشیاء، عامل مرجح و مخصّص فعل خداوند است (همو، ۱۴۰۶ق: ص ۲۰۷).
- علم الاهی علمی است که محیط به کلیات و جزئیات است و در عین حال خارج از فهم بشر است (همو، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ص ۶۱).
- هرگونه تغییر و تبدّل در علم الاهی محال است. چرا که بر مبنای قبول تعلق علم الاهی به جزئیات، علم الاهی علمی کامل است (همو، ۱۴۰۷ق: ج ۳، ص ۱۶۴).
- یکی دیگر از صفات مهم الاهی که کیفیت آن در تبیین شبهات وارده به مسئله دعا مؤثر است، اراده الاهی است.
- اراده به معنای «قصد کردن» بوده و «مرید بودن» خداوند از نظر فخر، به معنای تعقل ذات الاهی و به دنبال تعقل نظام خیر است (همو، ۱۴۱۱ق- الف: ج ۲، ص ۳۷۰). فخر رازی اراده الاهی را همانند قدرت، حیات، سمع، بصر، کلام و علم از صفات ذات خداوند و در توافق با علم می داند. از نظرایشان اراده الاهی عین و به دنبال علم الاهی است (همو، ۱۹۸۶م: ج ۱، ص ۳۴۳). از نظر فخر، اراده چه در انسان و چه در ذات حق، محتاج داعی است و داعی آن علم است (همو، ۱۴۲۸ق: ص ۵۳). بر این اساس از نظرایشان، مرید و غیر مرید از این جهت با یکدیگر تفاوت دارند که مرید به صدور فعل، علم داشته و فعل او با فاعل ملایمت و سازگاری دارد (همو، ۱۴۰۷ق: ج ۳، صص ۱۹-۲۰). بدین ترتیب همان طور که تغییر و تبدّل در علم الاهی راه ندارد تغییر و تبدل در اراده الاهی نیز محال است (همو، ۱۹۸۶م: ج ۲، ص ۱۱۳). فخر به جهت تبیین توافق علم و اراده الاهی با یکدیگر، این چنین مثال می زند که ایمانی که ابوجهل بدان امر شده بود، مورد اراده الاهی قرار نگرفته، اما کفری که از آن نهی شده، مورد اراده قرار گرفته است (همان: ج ۱، ص ۳۴۳).
- فخر به جهت اثبات اراده الاهی در الاربعین بیان می کند که ما با مشاهده درمی یابیم برخی افعال الاهی متقدم و برخی دیگر، متأخر است و از نظر عقلی جایز بود متقدم، متأخر گردد و برعکس.

لذا وقتی این چنین محقق شده نیاز به مخصص و مرجح دارد؛ چرا که ترجیح بلا مرجح محال است. مرجح باید صفت قدرت یا علم یا صفتی دیگر باشد. قدرت نمی تواند مرجح باشد؛ چون در تمام اوقات یکسان است. سایر صفات هم صلاحیت مرجح بودن را ندارند، پس تنها مرجح، اراده است (همان: ج ۳، ص ۱۹). فخر رازی اراده حق را علت العلل همه اراده ها دانسته (همان: ج ۱، ص ۲۰۵) و عامل تخصیص افعال الهی در زمان خاص، اراده حق است (همو، ۱۴۱۱ق - ب: ص ۳۹۱). فخر ترجیح بلا مرجح را محال دانسته و اراده الهی را مرجح افعال بشری معرفی می کند (همان).

۳. چیستی دعا و ضرورت آن از نظر فخر رازی

به جهت تبیین ارتباط میان بداء و دعا از نظر فخر، بررسی نظرایشان درباره دعا ضروری به نظر می رسد. لذا ذیل مفهوم شناسی دعا، بررسی لغوی و اصطلاحی دعا از نظرایشان مورد تحلیل قرار گرفته است.

۳-۱. **معنای لغوی دعا:** دعا کلمه ای عربی از ریشه «دعو» به معنای مایل ساختن به سوی خود با صدا و کلام است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ذیل دعو) ابوهلال عسکری اصل آن را درخواست انجام کاری می داند که جمع آن ادعیه است (العسکری، ۱۳۸۶ش: ص ۵۳۴). دعا در اصطلاح به معنای درخواست انجام کاری از مدعو است که به صورت جمله امر یا نهی و گاه به صورت جمله خبری می آید و فرق آن با امر این است که در دعا مرتبه مخاطب فراتر از داعی و در امر فروتر است و نقطه مقابل دعا اجابت و در امر اطاعت است. در مفردات راغب دعا را ملازم با سؤال و درخواست و استغاثه دانسته است که همراه با تعظیم مدعو است (راغب اصفهانی، بی تا: ص ۲۲).

۳-۲. **معنای اصطلاحی دعا از نظر فخر رازی:** اکثر مباحث فخر درباره دعا در تفسیر ایشان مطرح شده است. وی ذیل تفسیر آیه ۱۸۶ سوره بقره «دعاء» را مصدر در جایگاه اسم می داند که از قول «دعوت الشیء ادعوه دعاء» گرفته شده است. ایشان در همان جا حقیقت دعا را استدعای عنایت و طلب یاری از حضرت حق می داند (فخر رازی، ۱۴۲۳ق: ج ۵، ص ۲۶۵). لازم به ذکر است، تلقی غالب فخر رازی از دعا کردن، صرفاً امری عبادی است که حاجت و طلب انسان در آن لحاظ نمی گردد. لذا دعای مورد نظر فخر، دعایی فرحاجتی است که فلسفه اش اظهار عبودیت، انکسار، ذلت و مسکنت انسان داعی است تا افاده قرب برای او حاصل گردد. بدین ترتیب، از نظر فخر رازی دعا امری فراتر از طلب خواسته و حاجت، دیده می شود و خود، نوعی عبادت و تکلیف به شمار می رود که حتی اگر خواسته و حاجتی در آن طلبیده نشود جزء مقامات عبودیت محسوب می گردد. با این رویکرد فرحاجتی در اندیشه فخر به مسئله دعا، اکثر اشکالات مخالفان دعا مرتفع می گردد. به

همین جهت فخر اولین تبیین دعا در نگرش خردمندان را چنین توصیف می‌نماید که دعا از مهم‌ترین مقامات عبودیت محسوب می‌گردد (همان). توجه به این نگرش فراحاجتی و عبودی در مسئله دعا، در تبیین ابعاد دعا از نظر فخر حائز اهمیت است. لازم به ذکر است این تعریف از دعا در شان متکلمانه فخر رازی مطرح می‌گردد که صرفاً جنبه عبودی دعا و فراحاجتی دعا در آن مدنظر است.

۳-۳. ضرورت پذیرش دعا از نظر فخر رازی: با توجه به اینکه گاه انکار اصل دعا به فخر نسبت داده می‌شود، به نظر می‌رسد اصل پذیرش مسئله دعا و ضرورت آن در نظام فکری فخر باید مورد ارزیابی قرار گیرد که آیا اساساً مسئله دعا مورد پذیرش ایشان هست یا خیر؟ بر اساس شواهد و مدارک، با تأمل در آثار فخر درمی‌یابیم که مسئله دعا از نظر ایشان امری ضروری است. ایشان در تفسیر کبیر با مخالفان دعا احتجاج می‌نماید و ضمن رد ادله مخالفان، ادله خود را اعم از نقلی و عقلی بیان می‌نماید. در ادامه این ادله که به دو بخش عقلی و نقلی تقسیم می‌شود، مورد بررسی قرار گرفته است.

۳-۳-۱. ادله عقلی: فخر در تفسیر کبیر، کسانی که دعا را امری بی‌فایده تلقی می‌کنند را متصف به جاهلان و قائلین به دعا را جمهور خردمندان معرفی می‌نماید. وی احتجاج جاهلان، مبنی بر بی‌فایده بودن دعا را مورد تحلیل و نقد قرار می‌دهد و اصلی‌ترین دلایل مخالفان دعا را این چنین برمی‌شمارد:

دلیل اول: مطلوب دعا اگر نزد خداوند معلوم الوقوع باشد، پس واجب الوقوع است و نیازی به دعا کردن نیست و اگر معلوم الوقوع نباشد لذا ممتنع الوقوع است و باز هم نیازی به دعا کردن نیست. دلیل دوم: حدوث حوادث در این عالم ناچار باید به مؤثر قدیم واجب لذاته منتهی گردد و الا دور یا تسلسل لازم می‌آید و یا اینکه وقوع حوادث بدون مؤثر حقیقی باشد و همه مفروضات محال است. چرا که وجوب انتهای حوادث به مؤثری قدیم ثابت شده است. پس هر آن چه این مؤثر قدیم وجود آن را به اقتضای وجود ازلی خود مقتضی بشمارد واجب الوقوع است و هر آن چه وجود آن را مؤثر قدیم به اقتضای وجودش اقتضا نکند ممتنع الوقوع خواهد بود فلذا فایده و اثری بر دعا مترتب نیست.

دلیل سوم: به شواهد عقل و احادیث صحیح، برترین و والاترین مقامات صدیقان، رضا به قضای الاهی است که دعا کردن با آن منافات دارد؛ چرا که دعا کردن اشتغال به التماس و ترجیح مراد نفس بر مراد خداوند است نه رضا به تقدیرات الاهی.

دلیل چهارم: دعا، مشابه امر و نهی است و این کار از سوی بنده در حق مولای کریم و رحیم، بی‌ادبی و جسارت محسوب می‌شود.

دلیل پنجم: همه امور مورد دعا در ازل به اقتضای قضا و قدر الهی بوده است و دعا بر مقدرات سابق، نه می‌افزاید و نه از آن‌ها می‌کاهد.

دلیل ششم: اینکه خداوند، دانای نهان‌هاست. پس چه نیازی به انگیزه دعا کردن است؟
دلیل هفتم: مطلوب دعا اگر از اموری باشد که از مصالح بندگان است، جواد مطلق آن را عنایت می‌کند و اگر از اموری است که از مصالح بندگان نیست، دعا کردن و طلب آن روا نیست.

فخرپس از مطرح نمودن ادله مخالفان دعا، به اجمال دلایل مخالفان دعا را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. ایشان در پاسخ به اشکال اول می‌گوید کیفیت علم خدا و قضا و قدر از عقول بشری پنهان است و حکمت الهی اقتضا می‌کند که انسان میان خوف و رجا معلق باشد تا به مقام عبودیت نائل گردد. فخر در ادامه پاسخ به این اشکال، به تأمل در گفته رسول اکرم ﷺ که می‌فرمایند: «اعْمَلُوا فَلَکَ مُیَسِّرٌ لِّمَا خُلِقَ لَهُ» دعوت می‌نماید که حضرت ﷺ در این فرمایش بندگان را میان دو امر معلق می‌کند. انسان را از قدر مفروغ منه هشدار داده و به عملی که لازمه تعبد است ملزم نموده است. فایده عمل همان امر مقدر مفروغ منه است. بنده در ایام حیاتش میسر به انجام دادن عملی است که قدر سابق بر وجود او مقدر ساخته است. لذا به نظر می‌رسد فخر، دعا کردن را وظیفه انسان به حکم عبودیت و بندگی تلقی می‌نماید.

فخر در نقد دلیل دوم رأی خود را که به منزله کلید طلایی در فهم دعا است، بیان می‌دارد و می‌گوید مقصود از دعا، اعلام نیست، بلکه فلسفه دعا کردن اظهار عبودیت، ذلت، انکسار و رجوع الی الله است. در ادامه و در نقد دلیل سوم مخالفان می‌گوید اگر مقصود از دعا، اظهار ذلت و مسکنت باشد و پس از آن رضا به قضا و قدر الهی بیاید، این حالت از عظیم‌ترین مقامات برای انسان است. لذا اشکال وقتی وارد است که مسئله عبودیت در دعا لحاظ نگردد. ایشان توجه به این مسئله را که فلسفه اصلی دعا کردن است، کلیدی برای نقد و پاسخ به بقیه اشکالات می‌داند. فخر در ادامه قائلین به دعا را خطاب به خردمندان کرده و ضمن تبیین دعا در اندیشه آنان، در مقام داوری صحنه بر آن گذاشته و آن‌چه از فحوای عبارات فخر برمی‌آید تمایل او به این نظر است.

۳-۲-۳. ادله نقلی: فخر بیان می‌کند که در مواضع متعددی از قرآن کریم، از سؤال و جواب یاد شده است که برخی اصولی و برخی فرعی هستند. اصولی همانند آیه ۸۵ سوره اسرا که می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...» و فرعی مانند آیه ۲۱۵ سوره بقره: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ...» جواب این سؤال‌ها به سه نوع بیان شده است. در غالب آن‌ها می‌گوید «قل» و در یک مورد می‌گوید «فقل» که فاء تعقیب در آن آمده است. صورت سوم آیه ۱۸۶ سوره بقره است که قل و فقل در پاسخ نیامده است و می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ...» که دلالت بر تعظیم حال دعا دارد. اول از

آن جهت که گویی خداوند می‌گوید: بنده من، تو در غیر وقت دعا نیازمند واسطه هستی اما در مقام دعا میان من و تو واسطه‌ای نیست. دوم آن که وقتی می‌گوید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي» دلالت بر این می‌کند که بنده از آن اوست و این که می‌گوید «فَإِنِّي قَرِيبٌ» دلالت می‌کند بر این که پروردگار بنده خود است. سوم این است که نگفت «فالعبد منی قریب» بلکه گفت «انا منه قریب» که در آن رازی گران بهاست. چرا که بنده ممکن الوجود است؛ پس از آن حیث که هست، در مرکز عدم و حسیض فنا است. لذا او ممکن نیست به خدا نزدیک شود؛ اما خدای قادر از حیث فضل و رحمت خود به بنده اش، قادر است که نزدیک شود. لذا قرب حق در آیه است تا قرب بنده به حق. چهارم آن که تا دعاکننده خاطرش به غیر خدا مشغول بماند در حقیقت به سوی او دعا نمی‌کند ولی تا زمانی که از همه چیز فانی گشت و در معرفت حق مستغرق شد محال است که در این مقام به دنبال طلبیدن حق و نصیب خود باشد. لذا با برطرف شدن وسائط، قرب حاصل می‌گردد. به این ترتیب، فخر با توجه به آیات قرآن ثابت می‌نماید که دعا افاده قرب به خداوند می‌کند و از این جهت است که افضل عبادات محسوب می‌گردد. هم چنین آیه ۶۰ سوره غافر در فضل و برتری دعا می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». فخر در تفسیر این آیه می‌گوید که خدای تعالی در بیان فضل دعا، تنها به امر به آن اکتفا ننمود، بلکه بیان کرد که اگر از او سؤال نکنند، مورد خشم او واقع می‌گردند؛ لذا می‌فرماید: «فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ پس چرا وقتی بلای ما به آن‌ها رسید تضرع و زاری نکردند؟ ولی دل‌هایشان را قساوت فرا گرفت و شیطان کردار زشت آنان را در نظرشان زیبا نمود» (انعام/۴۳)؛ چرا که «الدعا مخ العباد» است و حتی بالاتر «الدعا هو العباد».

هم چنین لازم به ذکر است استنباط فخر از آیه ۵۵ سوره اعراف که می‌فرماید: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرَّعًا وَخُفْيَةً» و آیه ۷۷ سوره فرقان که می‌فرماید: «قُلْ مَا يَعْْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»، چنین است که با توجه به این گونه آیات، منکرین مسئله دعا، منکرین قرآن می‌باشند. به نظر می‌رسد این استنباط فخر به جهت صراحت نص، در بیان اهمیت دعا است.

۴. ارتباط میان بداء و دعا از نظر فخر رازی

بداء به معنای تغییر حکم و برنامه الهی برای انسان است که می‌تواند عوامل مختلفی داشته باشد. یکی از اصلی‌ترین عوامل مؤثر در پیدایش بداء، دعا است. انسان‌ها با دعا کردن و طرح خواسته‌های خود به پیشگاه الهی، تغییر در سرنوشت و یا تحقق خواسته‌های خود را می‌جویند. اساساً پذیرش دعا نقش آفرین در سرنوشت و بداء، به نوعی در توافق با همدیگر است. با رد بداء،

نقش آفرینی دعا محو و بارد دعا، بداء نیز باطل می‌گردد. فخر رازی به مسئله دعا معتقد است، اما رویکرد غالب او به مسئله دعا نقش آفرینی و تأثیرگذاری نیست، بلکه نگاه تبعیدی به مسئله دعا دارد. ایشان به صراحت دعا را نوعی عبادت محسوب می‌کند که فلسفه‌اش اظهار عبودیت، ذلت و انکسار الی الله است (فخر رازی، ۱۴۲۳ق: ج ۵، ص ۲۶۵).

البته اگرچه به نظر نگارندگان، پذیرش رویکرد فراحاجتی فخر و داشتن نگاه تبعیدی به مسئله دعا، منافاتی با پذیرش نقش آفرینی دعا ندارد و می‌توان در عین تلقی عبادی از دعا، آن را به عنوان عامل مؤثر در سرنوشت انسان تلقی نمود؛ اما نگاه غالب فخر به دعا در آثار ایشان، به عنوان عملی عبودی و فراحاجتی است. فخر رازی بداء را به طور مطلق ابطال می‌کند و آن را جزء محالات می‌داند. آن چه در اینجا قابل ملاحظه است، این است که فخر بداء را به خاطر اعتقاد به عدم نقش آفرینی انسان در زندگی انکار نمی‌کند، بلکه بزرگ‌ترین دلیل فخر در رد بداء، تنافی آن با علم و اراده الهی است. در تفسیر فخر، بداء موجب تغییر اراده و علم الهی می‌گردد که از محالات است (همو، ۱۴۲۰ق: ج ۱۹، ص ۵۲، همو، ۱۹۸۶م: ج ۲، ص ۱۱۳؛ همو، ۱۴۱۱ق - ب: ص ۶۰۲).

اگر دعای نقش آفرین و تغییردهنده سرنوشت انسان را از مصادیق بداء بدانیم که به تعبیر فخر موجب تغییر در علم و اراده الهی گردد، از نظر ایشان غیر قابل قبول است. در حالی که دعا به عنوان امری عبودی که منجر به بداء و تغییر اراده و علم الهی نگردد، از نظر ایشان قابل قبول است.

۵. نقد و بررسی دیدگاه فخر رازی در رابطه بداء و دعا

در ادامه بحث، در مقام داوری، مباحث ارائه شده فخر در رابطه بداء و دعا مورد ارزیابی قرار گرفته است.

۵-۱. **نقد و بررسی دیدگاه فخر در اهم مسائل الهیاتی بداء:** اولاً باید در نظر داشت نظر فخر درباره بدا و انکار آن، متأثر از رأی ایشان درباره علم و اراده حق تعالی است که در فضای تفکر کلامی اشعری مآبانه ایشان و نگاه جبرگرایانه به انسان طرح شده است و لزوماً اشکالات و ناسازگاری‌هایی را به دنبال خواهد داشت. از جمله اینکه با توجه به نحوه تفسیر اراده الهی از نظر فخر که بر اساس آن عامل تخصیص افعال بشری اراده الهی به عنوان مرجع است، خود حقیقت دعا کردن توسط داعی و استجاب آن نیز با اختصاص اراده الهی تحقق می‌یابد. بدین ترتیب همه انسان‌ها موفق به دعا کردن نمی‌شوند و فقط کسانی که علم و اراده الهی بدان‌ها تعلق یافته است، می‌توانند دعا کنند. بر این اساس، تحلیل فخر از اراده و علم الهی که متأثر از نگرش کلامی اشعری مسلکانه ایشان است، ناسازگاری‌هایی را به دنبال دارد که عدم موافقت با آیات مؤکد و مشوق دعا، یکی از آن‌ها

است. با توجه به شأن متکلم مآبانه فخر در مسئله قضا و قدر الاهی، دعا کردن انسان، مصداق حتمی قضای الاهی است و استجاب یا عدم استجاب آن نیز منوط به اقتضائات قضا و قدر الاهی است. لازم به ذکر است در صورت پذیرش نگاه جبرگرایانه فخر به انسان، دعا کردن داعی هم فعل انسان محسوب نمی‌گردد. به نظر مؤلف این قول، نظر نهایی فخر نیست؛ چرا که اثبات فواید دعا توسط فخر و رد دلایل منکران دعا، دال بر همین مدعا است (همو، ۱۴۲۳ق: ج ۵، ص ۲۵۶).

در مجموع به نظر می‌رسد فخر رازی موفق به آن نشده است تا در عین پذیرش علم و اراده حق تعالی، آن را در کنار پذیرش اراده انسان و نقش مؤثر افعال ارادی انسانی در عالم، تفسیر نماید. به زعم فخر، تعلق اراده الاهی به افعال انسانی، سبب جبری شدن آن می‌گردد. در حالی که مخلوق بودن انسان و ارادی بودن افعال او در عین استناد به علت فاعلی، منافاتی برای استناد به آخرین جزء علت تامه یعنی اراده و اختیار انسانی ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۱۰۹). به بیان دیگر، ایجاد و تقدیر الاهی به افعال اختیاری انسان تعلق گرفته است و با وجود این، انسان دارای اختیار نیز هست (همان: ج ۲، ص ۲۶۹). چنان‌که بیان گردید، تقسیم صفات الاهی به ذاتی و فعلی و سلسله مراتب در نظر گرفتن برای علم و اراده الاهی از جمله راه‌حل‌هایی است که موجب رفع بسیاری از تناقضات در آرای فخر می‌گردد. هم‌چنین، چنان‌که مشهود است، تمامی تبیین‌های فخر درباره اراده الاهی و مرجح دانستن آن، حاکی از نگرش جبرگرایانه فخر است و آراء گوناگون و بعضاً متشتتی از فخر درباره مسئله جبر و اختیار دیده می‌شود. بر اساس تحلیل غالب فخر از اراده الاهی که همسو با تبیین عبودی و فراحاجتی ایشان از دعا است، دعا عاملی مؤثر برای تغییر علم و اراده الاهی نیست. لذا با توجه به نحوه تفسیر اراده الاهی از نظر فخر که بر اساس آن عامل تخصیص افعال بشری اراده الاهی به عنوان مرجح است، خود حقیقت دعا کردن توسط داعی و استجاب آن نیز با اختصاص اراده الاهی تحقق می‌یابد و تنها انسان‌هایی موفق به این عمل عبودی می‌شوند که اراده الاهی بدان‌ها تعلق یافته است و باید توجه داشت، این نتیجه مأخوذ از نظر فخر درباره اراده الاهی، با نص صریح آیات قرآن که دعوت عمومی به دعا کردن می‌نماید، ناسازگار است و تلقی عبث بودن این همه تأکید و سفارش به دعا کردن را متبادر می‌نماید.

اینکه اراده و علم، عین هم باشند سخن ناصوابی است که فخر می‌گوید. چرا که مفهوم علم و اراده ذاتاً متغایرنند. علاوه بر آن‌که این نظر با مبانی خود فخر هم ناسازگار است. او که منکر حسن و قبح عقلی در افعال الاهی است و هرگونه چون و چرا را در افعال الاهی ممنوع می‌داند و معتقد است عقل نمی‌تواند درکی از افعال الاهی داشته باشد (فخر رازی، ۱۹۸۶م: ج ۱، صص ۳۴۶-۳۴۸)، بر این اساس خود فخر چگونه به چنین حکم و استنتاجی از اراده الاهی رسیده است که

اراده الهی، عین علم الهی باشد؟ این در حالی است که حتی در روایات هم علم و اراده یکسان لحاظ نشده‌اند؛ چنان‌که در توحید صدوق وارد است از عاصم بن حمید که نقل می‌کند از امام صادق علیه السلام پرسید: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُرِيداً فَقَالَ إِنَّ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمُرَادٍ مَعَهُ بَلْ لَمْ يَزَلْ عَالِماً قَادِراً ثُمَّ أَرَادَ؛ آیا همواره خداوند مرید است؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا کسی که مرید است در عین حال نمی‌تواند مراد هم باشد. بلکه خداوند همواره عالم و قادر است و بعد اراده می‌نماید» (ابن بابویه، ۱۳۹۸ق: ص ۱۴۶).

چنان‌که بیان گردید، از نظر فخر، اراده از صفات ذاتیه است. این رأی ایشان صحیح نیست؛ چون اراده از مقام فعل انتزاع می‌شود و از صفات فعلیه است. اراده منسوب به خداوند هم که منتزع از مقام فعل او است، به معنای حضور علت تامه فعل قبل از ایجاب و ایجاد است و غیر از علم است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۴۰۹).

۵-۲. نقد و بررسی نظر نهایی فخر درباره بداء: با توجه به نکات ذکر شده درباره نظر فخر

درباره بداء و تحلیل ایشان از علم و اراده الهی نکات ذیل لازم به ذکر است:

اولاً به نظر می‌رسد مشکل اصلی فخر با مسئله بداء به خاطر خلط بداء در انسان و خداوند است. لذا با خلط این دو و توابع آن، بداء در خداوند را باطل دانسته است. حتی مثالی که فخر برای بطلان بداء ذکر می‌کند، مثال پزشک حاذق است. براین اساس آن‌چه فخر در بیان توابع پذیرش بداء ذکر می‌کند، توابع بداء در انسان است نه ذات حق تعالی. به تعبیری دیگر، بداء نسبت به انسان‌ها بداء است و نسبت به خداوند ابداء یعنی اظهار پس از اخفاء است (جوادی آملی، ۱۳۸۷ش: ج ۶، ص ۱۱۰) و چه بسا بتوان گفت بداء در مورد ذات حق، در معنای مجازی خود است و لذا تنها ظهور اراده و علم حق برای انسان است (خویی، ۱۴۱۴ق: ص ۲۰).

ثانیاً اگرچه فخر به ظاهر با مفهوم بداء مخالفت می‌کند و آن را باطل می‌شمرد، اما مصادیق مختلفی از آن را که تجلی نقش آفرینی انسان در زندگی است را در برخی از کتب خود می‌پذیرد.

ثالثاً به نظر می‌رسد، مشکل فخر با علم الهی در صورت تفکیک علم الهی به ذاتی و فعلی قابل حل باشد؛ چرا که بداء در علم فعلی حق، محقق می‌گردد نه در علم ذاتی تا مشکلات و تبعاتی که فخر نگران است حاصل شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۱۴۶). براین اساس علم فعلی که خارج از ذات است و ناشی از علم ذاتی است، مانند همه موجودات امکانی مسبوق به عدم است (جوادی آملی، ۱۳۸۷ش: ج ۹، ص ۶۳).

رابعاً لازم به ذکر است، اگر فخر برای علم الهی مراتب قائل می‌شد و مراتب اعلی را منزه از تغییر و تبدل می‌دانست، پذیرش بداء خللی به علم الهی وارد نمی‌کرد؛ چرا که بدا در مراتب پایین دعا و به

تعبیری در لوح محو و اثبات رخ می‌دهد و خللی به علم ذاتی حق وارد نمی‌کند (سبحانی، ۱۳۷۹ ش: صص ۲۲۰-۲۲۲)؛ چرا که علم و اراده الاهی بدان تعلق یافته است.

از جهت دیگر باید توجه کرد که بداء لازمه حکمت حق است. لذا به اقتضای حکمت الاهی با تغییر شرایط در عالم ماده که به حکم حکمت الاهی عالم کون و فساد است و شرایط امکانی است باید برنامه نیز تغییر کند. لذا باید توجه داشت این تغییر شرایط در انسان محصول محدودیت و جهل او است نه ذات حق تبارک و تعالی.

هم چنین لازم به ذکر است که دلایل نقلی مثبت بداء در حدی است که کنار گذاشتن آن‌ها ممکن نیست؛ اعم از آیات و روایاتی که ناظر به مبانی بداء هستند و به نقش آفرینی عوامل مختلف در زندگی انسان‌ها اشاره می‌نمایند؛ مثل آیات ۷۶، ۸۳، ۸۴ و ۸۸ سوره انبیاء، آیه ۳۳ سوره انفال و آیه ۱۴۳ سوره صافات که بر تغییر سرنوشت انسان به واسطه دعا یا استغفار دلالت می‌نمایند. یا آیه ۷ سوره ابراهیم که دال بر تأثیر شکرگزاری در فراوانی نعمت برای انسان است و یا آیه ۲ سوره طلاق که بر تغییر سرنوشت انسان به سبب ایمان دلالت می‌نماید که نمونه‌های عینی بداء را مثال می‌زنند. در منابع معتبر اهل تسنن نیز شواهدی از سخنان پیامبر ﷺ موجود است که بر پذیرش بداء دلالت می‌نماید. به عنوان مثال در بخاری از پیامبر ﷺ نقل است که فرمودند: «ان ثلاثة فی بنی اسرائیل: ابرص، اقرع و اعمی بدا الله ان یبتلیهم؛ سه فرد در بنی اسرائیل بودند که (به حکم تقدیر) پیس، کور و دیگری کربود که هر سه نفر به سنت بدای الاهی مبتلا شدند (و شفا یافتند)» (بخاری، ۱۴۲۵ق: ج ۲، ص ۳۸۴).

۳-۵. نقد و بررسی نهایی نظر فخر رازی در مسئله دعا: فخر رازی یک متفکر همه‌جانبه‌نگر است که مسائل را از زوایای مختلف بررسی می‌نماید. گاه در جایگاه یک متکلم اشعری مسائل را بررسی کرده، گاه به عنوان یک فیلسوف منتقد و گاه به عنوان یک عارف و یا یک مفسر. به نظر می‌رسد، رویکرد غالب فخر به مسئله دعا از زاویه دید یک متکلم اشعری است. لذا اگرچه اصل دعا کردن از نظر فخر رازی امری مقبول است، اما رویکرد غالب ایشان به مسئله دعا به عنوان امری عبودی و فراحاجتی است، نه امری مؤثر در تغییر سرنوشت انسان. این در حالی است که به نظر می‌رسد این دو رویکرد نه تنها در تقابل یکدیگر نیستند بلکه قابل جمع نیز خواهند بود. لذا منافاتی ندارد دعا در عین اینکه به عنوان عملی عبودی لحاظ می‌گردد، عاملی مؤثر در سرنوشت انسان باشد.

۴-۵. نقد و بررسی نهایی نظر فخر رازی درباره رابطه میان بداء و دعا: با توجه به اینکه فخر از زاویه دید یک متکلم اشعری مسئله دعا را بررسی می‌نماید، بر همین اساس تلقی ایشان به دعا صرفاً امری عبودی است و به دنبال نقش آفرینی در این عمل عبودی نیست. دیدگاه ایشان در

مسئله دعا کاملاً در وفاق با دیدگاه ایشان با مسئله بداء است؛ اگرچه دلایل فخر در رد بداء ناظر به مسائل الهیاتی ایشان است نه ناظر به انکار نقش آفرینی انسان در سرنوشت. براین اساس به نظر می‌رسد با انکار بداء، دعا نیز ابطال گردد. فخر توانسته است در عین اعتقاد و پذیرش دعا، نقش آفرینی آن را در نظر نگیرد که این رأی کاملاً همسو با نظر ایشان در مسئله بداء است.

۶. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

فخر رازی از منکران سرسخت مسئله بداء است و عقیده شیعیان را در این مسئله باطل می‌شمارد. در بیشتر آثار، وی علت و دلیل رد بداء را تنافی آن با علم و اراده الهی مطرح نموده است. در حالی که بررسی‌ها نشان داد، بداء به معنای درست آن، با علم و اراده الهی هماهنگ است.

هم‌چنین، پذیرش رویکرد فراحاجتی فخر و داشتن نگاه تعبدی به مسئله دعا نیز، منافاتی با پذیرش نقش آفرینی دعا ندارد و می‌توان در عین تلقی عبادی از دعا، آن را به‌عنوان عامل مؤثر در سرنوشت انسان تلقی نمود. اگر دعا منجر به بداء و تغییر اراده و علم الهی نگردد، از نظر ایشان قابل قبول است. اصولاً نظر فخر درباره بداء و انکار آن، متأثر از رأی ایشان درباره علم و اراده حق تعالی است که در فضای تفکر کلامی اشعری مآبانه ایشان و نگاه جبرگرایانه به انسان طرح شده است و لزوماً اشکالات و ناسازگاری‌هایی را به دنبال خواهد داشت. از جمله اینکه با توجه به نحوه تفسیر اراده الهی از نظر فخر که براساس آن، عامل تخصیص افعال بشری اراده الهی به‌عنوان مرجع است، خود حقیقت دعا کردن توسط داعی و استجابت آن نیز با اراده الهی تحقق می‌یابد. براین اساس همه انسان‌ها موفق به دعا کردن نمی‌شوند و فقط کسانی که علم و اراده الهی بدان‌ها تعلق یافته است می‌توانند دعا کنند. تقسیم صفات الهی به ذاتی و فعلی و سلسله مراتب در نظر گرفتن برای علم و اراده الهی نیز از جمله راه‌حل‌هایی است که موجب رفع بسیاری از تناقضات در آرای فخر می‌گردد. یکی دیگر از مشکلات اصلی فخر با مسئله بداء به خاطر خلط بداء در انسان و خداوند است. لذا با خلط این دو و توابع آن، بداء در خداوند را باطل دانسته است. باید توجه داشت که بداء، لازمه حکمت حق است. به اقتضای حکمت الهی با تغییر شرایط در عالم ماده، برنامه نیز تغییر می‌کند. این تغییر شرایط در انسان محصول محدودیت و جهل او است، نه ذات حق تبارک و تعالی.

براین اساس اگرچه اصل دعا کردن از نظر فخر رازی امری مقبول است؛ اما رویکرد غالب ایشان به مسئله دعا به‌عنوان امری عبودی و فراحاجتی تلقی می‌شود نه امری مؤثر در تغییر سرنوشت انسان. واقعیت این است که دعا می‌تواند با یک نگاه جمع‌گرایانه، در عین این‌که به‌عنوان عملی عبودی لحاظ می‌گردد، عاملی مؤثر در سرنوشت انسان و در وفاق با مسئله بداء باشد.

فهرست منابع:

۱. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، (۱۳۹۸ق)، **التوحید**، نشر اسلامی، قم.
۲. ابن فارس، ابی الحسن احمد، (۱۴۰۴ق)، **معجم مقاییس اللغة**، مکتبه الاعلام الاسلامی، قم.
۳. العسکری، ابوهلال، (۱۳۸۶ش)، **الفروق اللغویه**، انتشارات اسلامی، قم.
۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۲۵ق)، **صحیح البخاری**، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۵. جرجانی، علی بن محمد، (۱۴۰۶ق)، **التعریفات**، بی نا، بیروت.
۶. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۷ش)، **تفسیر تسنیم**، اسرا، قم.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۰ق)، **الصحاح**، امیری، بیروت.
۸. خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۴ق)، **البيان فی تفسیر القرآن**، موسسه احیاء آثار آیت الله خویی، قم.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۶ق)، **المفردات فی غریب القرآن**، مکتبه المرتضویه، تهران.
۱۰. سبجانی تبریزی، جعفر، (۱۳۷۹ش)، **اضواء علی عقائد الشیعه الامامیه و تاریخهم**، مشعر، تهران.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۱۲. فخررازی، محمد بن عمر، (۱۴۰۶ق)، **لوامع البینات شرح اسماء الله تعالی و الصفات**، مکتبه الکلیات الازهریه، قاهره.
۱۳. _____، (۱۴۰۷ق)، **المطالب العالیه من العلم الهیه**، مصحح: احمد، حجازی، دارالکتب العربی، بیروت.
۱۴. _____، (۱۴۱۱ق- الف)، **المباحث المشرقیه**، بیدار، قم.
۱۵. _____، (۱۴۱۱ق- ب)، **المحصل**، مکتبه دار التراث، قاهره.
۱۶. _____، (۱۴۱۴ق)، **القضاء و القدر**، دارالکتب العربی، بیروت.
۱۷. _____، (۱۴۲۰ق)، **مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)**، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت.
۱۸. _____، (۱۴۲۳ق)، **الرساله الکمالیه فی الحقائق الالهیه**، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۱۹. _____، (۱۴۲۸ق)، **الاشاره فی اصول الکلام**، نور العلوم للبحوث و الدراسات.
۲۰. _____، (۱۴۳۱ق)، **شرح معالم اصول الدین**، دارالفتح، اردن.
۲۱. _____، (۱۹۸۶م)، **الاربعین فی اصول الدین**، مطبعه دار التضامن بالقاهره، قاهره.
۲۲. مجلسی، محمد باقر، (۱۳۸۴ش)، **بحار الانوار**، دارالکتب الاسلامیه، تهران.